

موج نو و شعر نو و هنر نو

"آندره مورا" نویسنده نامدار فرانسوی بسال ۱۹۵۱ میلادی در قسمت ادبی یکی از شماره‌های هفتگی نامه کارفور Carrefour مقاله‌ای نوشته که پس از بیست و اندی سال ترجمه آنرا از حافظه خداداد خود بطور خلاصه در اینجا می‌آورم :

" دوست عزیز من پیکاسو نقاش معروف و نوآور سرشناس بمناسبت هفتادمین سال تولدم یکی از آثار خود را به من تقدیم کرد. این اثر چون امضای نقش آفرین معرفی چون پیکاسو را دارد آنرا در سفره‌خانه منزل خویش آویخته‌ام و از آنروز تا امروز که سالها از آن میگذرد بسیاری از رجال هنرشناس، شخصیت‌های سیاسی، ادبای طراز اول، اعضاء آکادمی فرانسه، نقاشان و مجسمه‌سازان معروف بمنزل ما آمده‌و در سفره‌خانه پذیرائی شده و معنا و مفهوم این اثرنو را در نیافته‌اند و بیم آن دارم که روزی شخص پیکاسو هم پس از سالها به من افتخار دهد و در سفره‌خانه پذیرائی شود و معنا و مفهوم تابلوی خود را درک نکند! "

بیماری تظاهر به داشتن نبوغ بیماری قرن ما است. در دنیای سیاست‌بازان خود گامه، در دنیای شهرت طلبان جهان شعر، در دنیای آهنگسازان بی اطلاع از موسیقی، در دنیای مجسمه‌سازی و نقاشی‌های بی مفهوم به بهانه نوآوری عجایب و غرائب را تحویل جوامع بشری داده‌اند زیرا آثار این مغزهای غلیل برهیچ ظابطه عقلی و حسی و منطقی استوار نیست.

"اشتنان تسوایک" نویسنده نامدار اطریشی در کتاب "خاطرات یک اروپائی دیسروز" می‌نویسد: "بعد از جنگ وقتی از دنیای اسارت آزاد شدم و به وطن فلاکت زده‌ام برگشتم همه چیز را وارونه دیدم جامعه اطریش و جوامع اروپائی جلگی دچار هرج و مرج ادبی و اخلاقی و بیماری "ایسم" شده بودند کمونیسم، فاشیسم، انترناسیونالیسم، کوبیسم وووو— و بر جامعه استیلا یافته بود، بجای آهنگ دل‌انگیز و روح‌پرور والس صدای عربده‌های جاز بگوش می‌رسید و . . الخ .

متأسفانه جنگ دوم جهانی عوارضی بس شدیدتر و سنگین‌تر بر اجتماعات جهانی تحمیل کرد و ادبیات و همه‌هنرها رو به ابتدال نهادند. اگر قبل از جنگ دوم جهانی نیمه‌دیوانه‌ای چون نیما در عالم شعر داشتیم پس از آن خیل دیوانگان با هزاران ادعا به میدان روی آورند.

در سال ۱۳۲۴ یکی از کشورهای اشغال کننده وطن ما که بزعم خود در دنیای سیاست و عقیده و اجتماع نوآورترین بود و براساس استراتژی جهانی خویش هدفی جز نابودی بنیاد ملت‌ها ندارد تا بنای عظیم انترناسیونالیسم خویش را برپیرانه‌های ناسیونالیسم‌ها پایه گزارد موجبت تشویق و تجلیل هذیان بافی‌ها را بنام شعر نو فراهم ساخت زیرا یکی از پایه‌های عظیم استقلال و ملیت ما ادبیات ما خصوصا " شعر ما است . شعر رودکی با همه حلاوت و شیرینی و آموزندگی آن از بخارا به کرانه‌های خلیج فارس رفته و نفوذ کرده است ، شاهنامه فردوسی را همه عشایر و ایلات در جنگ‌ها خصوصا " جنگ با بیگانگان بصدای بلند میخوانده‌اند و زمزمه میکرده‌اند و هیجانی بیش از یک سرود ملی در جوانان مملکت ایجاد میکرده است ، شعر سعدی و فکر لطیف او موجب اعتباری عظیم در همه کشورها برای وطن ما بوده است . غزل حافظ سراسر شبه قاره هند را در نور دید. و به بنگاله رفت ، صوفیان شام و قونیه به شعر مولوی به سماع برمیخاستند . صائب تبریزی و حزین لاهیجی سراسر کشور پهناور هنر را با شعر شیرین پارسی فتح کردند . باب عالی و سلاطین آن افتخار میکردند که به زبان شیرین پارسی شعر بسرایند و با همه بیگانگی بخاطر کم‌مایگی بفکر سرودن شعر نو نیافتادند .

در سال ۱۳۲۴ بدعوت خانه فرهنگ شوروی کنگره‌ای بنام کنگره نویسندگان و شعرای ایران در تهران افتتاح شد . کسانی که در سیاست واقعی روز وارد بودند و به انترناسیونالیسم سرخ آشنائی داشتند میدانستند که برگزاری چنین کنگره‌ای هدفی سیاسی دارد نه ادبی و نه فرهنگی ولی متاسفانه قدرت نظامی و سیاسی آن ابرقدرت باجاه‌طلبی‌ها و شهرت دوستی‌های برخی از بزرگان ادب آنروز توأم شده موجبات برگزاری کنگره را فراهم آوردند و از همان اوایل کار معلوم بود که گردانندگان آن هدفی جز نابودی اساس شعرو ادب کلاسیک عالمگیر ایران و جایگزین کردن هذیان سرائی‌ها را بجای آن ندارند زیرا از جلسه نخست نشان دادند که باید از نیما تجلیل شود و چنین تجلیلی مورد تحسین احماقانه کسانی که نه شعر میفهمیدند و نه از تاریخ ادب ایران اطلاع داشتند قرار گیرد . در آن روزها فقط بانسوی دانشمند وطن ما ایران تیمورتاش در صفحات کیهان کنگره را چنانچه شایسته‌اش بود مفتضح کرد و در آخرین جلسه همان کنگره کذائی استاد مهدی حمیدی شیرازی در یک قصیده غرا چون محمدرسول‌اله تبری از طبع روان خود بدست گرفت و همانطور که رسول خدا بتهای مورد پرستش جهال عرب را در کعبه درهم کوبید بت مورد پرستش ستایشگران نیما را با آن قصیده خورد کرد خصوصا " در شاه‌بیت آن قصیده در تشریح شعر نیما چنین گفت :

"سه چیز هست در آن وحشت و عجایب و حقم !"
 "سه چیز نیست در آن وزن و قید و معنا نیست !"

* * *

شعر با روح و جان ایرانی آمیخته است، فرهنگ ملت ما را شعر رنگ و جلانی دلپسند بخشیده است. اثر آنچه نوشتن چنان قوی است که حتی افراد بیسواد یا کم سواد که تحت تاثیر جاذبه شعر کلاسیک وطن خود هستند چون شاطر عباس صبوحي و بسیاری از شعرای نظیر او اشعاری بسیار رقیق و شیرین سروده اند و بهمین دلیل در روح و قلب هریرانی مایه ای از شاعری وجود دارد. این خمیر مایه زمانی ارزش می یابد که با معلومات ادبی توأم شود یا از مطالعه دیوان های شعر گویندگان بزرگ تاثیر پذیرد و آنگاه برای کسی که مایه ذوقی دارد سرمایه هنرنمائی شود.

شادروان فرامرزی شعر میساخت و برخی از اشعار او انصافاً "روان و دلنشین بود ولسی خود میگفت: من هرگز میل ندارم شعرم در جایی منتشر شود چون شعر را فقط برای دلم میگویم و آنرا قابل مقایسه با اشعار شاعران بزرگ و طنم نمیدانم.

این شکسته نفسی را مرحوم فرامرزی داشت و این شهرت طلبی های دیوانهوار را بیسوادان پرمدها که تفنگ های گیسو طلایی و هذیانهای نظیر آنرا چاپ میزنند و نوپردازان مادرند. میخواهند شهرتی بهم رسانند، هیچ چیز سرشان نمیشود، نه علمی، نه هنری، نه ابتکاری، نه ذوقی، فقط چون شهوت شهرت بر آنها مسلط شده است نظیر برادر حاتم طائی که چاه زمزم را بخاطر کسب شهرت آلوده ساخت محیط برطراوت شعرو ادب ایران را آلوده میسازند و من دست همان گردانندگان کنگره کذائی را در چاپ و نشر این اراجیف می بینم. خدا کند قصد آنان برکردن صفحات مجلات خود باشد نه تخریب بنای ملیت و فرهنگ وطن ما.

* * *

بنام یک نویسنده و هنر شناس متفکر جهادی را که مجله وحید و گوهر و نویسندگان و مدیران دانشمندان علیه هذیان باقی هائی که مخرب ذوق و ذهن جوانان این مملکت میباشد شروع کرده تحسین و تقدیر میکنم و از همه میهن دوستان و دانشمندان انتظار دارم که با سخن شناسان واقعی همصدا شوند و آلودگی محیط ذهنی و ذوقی ملتی که نسال که فرهنگ کهن او همیشه مورد احترام جهانیان بوده است و از انهدام کاخ پراهمیت و پرشکوه شعر فارسی جلوگیری نمایند و بهمه بفهمانند که آنچه در صفحات بعضی از روزنامه ها و مجلات به خورد مردم میدهند، شعر نیست، هنرنیست، ذوق نیست، ابتکار نیست، اندیشه نیست، بلکه هذیان و انعکاس مالیخولیای شهرت طلبان بی مایه است! و جامعه نمیتواند چون شهرت طلبان بی مایه را بجای نبوغ قبول نماید.

* * *

آقای جلال الدین صدیقی (افغانی) زیر عنوان انتقام بگیران زبان پارسی از قول دیوانه ای

چون دیوانگانی که به بهانه مردمی کردن شعر میخواهند ریشه ناسیونالیسم و فرهنگ ملی ما را از بیخ برکنند با استناد به نوشته چاپ شده خود او مینویسد .

"من فکر کردم زبان فارسی را که در شرایط سخت برمن تحمیل شده بود اگر یاد نگیرم و خوب هم یاد نگیرم کاری از پیش نخواهم برد من باید از این زبان انتقام بگیرم . پنج شش سال مداوم کار کردم ، تسلط براین زبان انتقامی بود که از آن می گرفتم ."

همین نویسنده در کتاب خود بنام "جنون نوشتن" میگوید : "من میگویم زبان را بسوی جنون برانید . تمام چارچوبها ، قانونها ، قراردادهای و تمام استخوانهایش را بشکنید ."

همین نویسنده و هذیان بافانی نظیر او شعر سعدی خداوند سخن را هم قبول ندارند و جهانی و مردمی نمیدانند آیا مردمی تر از قطعه بنی آدم اعضای یکدیگرند . . . آنهم در هفت هشت قرن پیش کسی گفته است ؟

آقای جلال الدین صدیقی مینویسد : میخواهند شیخ اجل سعدی رانفی کنند تا زمینه انتقام گیری از این فرهنگ استوار و جاویدان را فراهم آورده بدینوسیله عقده های درونی خویش را بکشایند .

چندی پیش مردمی از بازدیدکنندگان موزه لوور پاریس به تابلوی گرانبهای لبخند زوکوند اسید پاشید و بوسیله پلیس دستگیر شد و در بازجویی ها معلوم گردید آدمکی سبک مغز و نقاش نما است که چون نمیتواند اثری جاویدان چون اثر لئونارد و داوینچی بیافریند با اسید پاشیدن یا جوهر پاشیدن بر روی آن عقده های ناشی از حقارت روح و پلیدی باطن خود را تسکین میدهد .

این دیوانگی ها اگر رواج یابد بعید نیست دیوانگان دیگری در همه رشته های هنر بعلت احساس حقارت بپاخیزند و بفکر انتقام از خداوندان هنر برآیند فی المثل فلان معمار ساز و بفروشی مسجد شیخ لطف الله اصفهان را منهدم سازد و فلان نوآور مجهولات نقاشی تابلوهای کمال الملک را خراب کند .

* * *

حکایت کرد مرا دوستی که شمع شبهای غربت بود و تعویذ تبهای کربت که وقتی از اوقات باجمعی از آزادگان در بلاد آذربایگان می گشتم و بر حرهای هر چمن و خضرای هر دمن میگذاشتم ، عالم در کله ربیعی بود و جهان در حله طبیعی ، خاک بساتین بر نقش آذری بود و فرش زمین پر ديبه رومی و ششتری و بر جهان چمن پر زهره و مشتری .

"از مقامات حمیدی"

مهربان من دیشب که بخانه آمدم ، خانه را صحن گلزار و کلبه را طبله عطار دیدم ضیفی مستغنی الوصف که مایه ناز و محرم راز بود گفت : قاصدی وقت ظهر کاغذی سربه مهر آورده

که سربسته به طاق ایوان است و گلدسته باغ رضوان فی الفور باکمال شرف و شوق مهر از سر
نامه برگرفتم گوئی که سرگلابدان است .

"از منشئات قائم مقام"

منت خدایرا عزوجل
که طاعتش موجب قربتست
و بشکر اندرش مزید نعمت
هر نفسی که فرو میرود مدد حیاتست
و چون برمی آید مفرح ذات

"از دیباچه گلستان"

الهی!

همه نادانیم و همه ناتوانیم

اگر بخوانی در آرزوی آنیم و اگر برانی در طاعت و فرمانیم .

"از مناجات خواجه عبدالله انصاری"

* * *

چار کس از چارکس بجان برنجند
حرامی از سلطان و دزد از یاسبان و فاسق از عمام
و روسی از محتسب و آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است .

"از باب اول گلستان سعدی"

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* * *

رتال جامع علوم انسانی

الهی!

نزدیکت نشان دهند و دورتر از آنی
و دورت می پندارند و نزدیکتر از جانی

الهی!

همه آتشها در محبت تو سرد است
و همه نعمتها بی لطف تو درد است .

"از مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری"

* * *

کسی مزدهای پیش انوشیروان عادل آورد که شنیدم فلان دشمن ترا خدای عزوجل
برداشت گفت هیچ شنیدی که مرا بگذاشت .

"از باب اول گلستان"

این نمونه‌های نثر فارسی را از گلستان سعدی و منشآت قائم مقام و مقامات حمیدی و مناجات خواجه عبداللّه انصاری برای آن در این‌جا نقل کردم که نسل جوان بدانند در گنجینه ادبیات فارسی چه گهره‌هایی نهفته است و نثر فارسی دارای چه شکوه و زیبایی بی‌نظیری است. این نثر در برخی موارد از شعر شیواتر و زیباتر و دلنشین‌تر است چون زمزمه جویبار هوش ربا و چون نوای ساز دل‌انگیز است. چون نقاشی میکلاآتز و مینیاتور بهزاد است. چون موسیقی اشتراوش و چایکوفسکی است. اما با همه زیبایی و دلنشینی به آن شعر نام ننهاده‌اند. زیرا آنان در زمان خود شعر را میشناختند هنر را میشناختند و عرعر دراز گوش را با نغمه هزار دستان قرق می‌گذاشتند رفتار کبک و زاغ را تمیز میدادند. آنجا که وسعت فکر و اندیشه بکار می‌آمد به قید وزن و قافیه اهمیت نمی‌نهادند ولی دنیائی حکمت تحویل جامعه میدادند. مثنوی معنوی از فصاحت و سلاست ادبی واقعا " عاری است اما یک دنیا اندیشه و عرفان و پند و عبرت در آن نهفته است و باید در این دریای ژرف و بی‌پایان غوطه‌ها زد تا مرواریدهای آنرا بیرون کشید منطق الطیر عطار نیز همین ویژگی را دارد ولی سرشار از راز و رمز فلسفی است. گلشن راز شیخ محمود شبستری در همین ردیف است اما به بهانه نوآوری هذیان‌گوئی و پریشان نویسی و با اصرار و ابرام این خرمهره‌ها را در کنار گوهرهای تابناک ادب پارسی آویختن واقعا " توهین به شعر پارسی، توهین به ادبیات فارسی و توهین به ملتی است که آن افتخارات را دارا است. نوآوری هذیان‌بافی نیست، شعر آزاد نثری است بس ضعیف و بی‌معنا و بی‌پایه که برای هذیان‌سرایانی که از نشئه حشیش عنان عقل را از دست میدهند و موروراقیل و قطره را دریا می‌بینند و در عالم هیروت سیر میکنند و عجزه زشت روی را زیبای زیبا یان می‌پندارند شعر است. اما در حقیقت نثری است بسیار سست و نارسا که نه مبتدا دارد و نه خبر، نه صغری دارد و نه کبری و از همه قواعد نوشتن صحیح، نیز عاری است و مهمتر از همه آنکه اکثرا " معنا هم ندارد و شهرت طلبان بی‌استعداد برای آنکه آنرا بزور در گنجینه ادبیات جایزند تلاش عجیب دارند. به برخی از روزنامه‌نویس‌ها حتی پول میدادند. تا آن اباطیل را چاپ کند و گرنه اثر قلم‌زنان عادی امروز بسیار بهتر و شیواتر و محتوای آن بسیار غنی‌تر از باصلاح‌سرایندگان شعر آزاد است. استعداد همیشه قابل احترام است. این تفنن نوآوری را بسیاری از استعدادهای درخشان را چون توللی، و دیگران داشته‌اند اما هر بی‌مایه‌ای و هر بی‌اطلاعی از سیر تطور و تکامل شعر دری اگر بخواهد کار برادر حاتم را تقلید کند فقط با آبروی خیالی خود بازی کرده است. و اگر ادعا کنند که شعر آنان مردمی است و برای مردم است برون‌داشعار سید اشرف‌الدین حسینی مدیر نسیم شمال و تنی چند از شاعران معاصر او را بخوانند تا بدانند که طرفداری از توده‌های مردم نیاز به پریشان‌سرائی ندارد.